

نویسنده: کارل لایل

ترجمه سرور هما یون

در پیرامون تاریخ

کارل لایل درزمره فلاسفه و مورخان قرن نوزدهم اروپا مشهورترین و بزرگترین کس محسوب است. یونیورسیتی را به پایان نرسانده به تحصیل حقوق پرداخت. این رشته او را وارد میدان تحقیق در ادبیات آلمان و فلسفه ما و راه کرد که آنهم منتهی به انتقالش از اصول استدلال عقلی قرن هژدهم به شناخت خدای مهربان و رفوف به روش شناخت کانت و گریته و فیخته گردید (۱۸۲۲). کارل لایل در اثر خود به نام (زندگی شیلر) و در تراجم خود از آثار گریته طرز تفکر و روانتیک آلمان را در کشور خود معرفی کرد.

باستوارت میل، فیلسوف بزرگ سیاسی و اجتماعی انگلستان پیوند قلبی داشت (۱۸۳۴) و همو بود که او را به شهر لندن آورد تا وسایل و مواد کتاب (انقلاب کبیر فرانسه) آسانتر تهیه شود (۱۸۳۷) و آن از شهکارهاست سبک نگارش او خیلی پیچیده، اما پرتاثیر و نفوذ لاویز است. گفته اند چملانش اختلاطی از واژه های بابیل، ترکیبات عوام و کلمات تیوتان، اصطلاحات بکر و مصنوع خودش است که به صورت عجایب انگیزی تلفیق و انسجام یافته اند.

کارل لایل، مورالیست متعصب، همچنانکه متخصصان (تواریخ آشفته) را بدمی گفت، خود نیز به تازیانه بهتان منکران گرفتار بود. آری کارل لایل که هدف نوشته های تاریخی اش ایجاد دوم باره درامای (گذشته) بود با ایفای آن اصالت نظر و پاکیزگی جذبات سیاسی خود را به اثبات رساند.

بعضی از آثارش جز آنچه ذکر شد: خطابه ها و نامه های کرومویل
 (۱۸۴۵) بیوگرافی فریدریک دوم (۱۸۵۸) گذشته و حال (۱۸۴۳) و
 از بیانیه های دلکش اوست: در باره قهرمانان و قهرمان دوستی و نقش
 قهرمان در تاریخ (۱) ۱۸۴۱ و این بیانیه را در یکی از شماره های آریانا
 چاپ خواهیم کرد. مقاله ای که مصدر به عنوان بالاست در ۱۸۳۰
 نوشته شده است. (۲) همایون

قدم آکلیو (۳) را ادخت ارشد زیوس: پیشرو رموزها (۴) خوانده اند. این علو مقام،
 خواه ناشی از شایستگی هنری او و خواه در اثر عرف و اجابت مردم به وجود آمده
 باشد، هنوز می پندارم، متصفانه و به جا ازانی گردیده است. تاریخ همچنانکه سنگ
 تهادب علم را تشکیل می دهد نخستین محصول ممتاز غریز: نفسی انسان و نیز پیشرو
 سترین تجلی دستگاره تفکر اوست. خیلی معقول است اگر گوئیم که تاریخ به سان
 آینه دوروی است. رویی به عقب و رویی به پیش دارد. آینده باینکه در پرده های
 ابهام مستور و پوشیده است، توان گفت به نحوی خاص، در گذشته و همین الان
 بیریزی و طرح و از پیش روین می شود. به طوری که آن طرح ها در آینده با ضرور
 تطبیق می گردند. کوتاه اینک گذشته و آینده با هم نه فقط رابطه محسوس دارند بلکه
 تار و پود آنها در هم دیگر داخل گردیده و به هم بافت یافته است. از آن است که ماهیت
 یکی را باید در قبال دیگری درک کرد و برای پیشبینی آینده با یادگذاشته را به دقت
 مطالعه نمود. و در ضمن این نکته را باید به خاطر داشت که گذشته یعنی چه؟ زیرا به

Herodes, Hero—Worship, and the Heroic in History. (1)

(۲) - حواش این مقاله همه از مترجم است.

(۳) - Clio یکی از دختران زیوس - الهه یونان باستان که خود الهه و حامی و سرپرست تاریخ بوده است

(۴) - Muses دختران Zeus و Mnemosyne:

۱ - Calliope موز شعر حماسی و سخنوری - Euterpe موز شعر غنایی و موسیقی

۳ - Erato موز شعر عشق - Clio موز تاریخ - Melpomene موز تراژدی

۶ - Thalia موز کمدی - Terpsichore موز رقص و سرودهای دسته جمعی

۸ - Urania موز نجوم - Apollo بیشوای آنها. کلمه Museum نیز مشتق از آنست و

در باستان به معنی Temple of muses به کار برده می شده است.

کلی معلوم است که آغاز گذشته در حال است. بلی، فالنامه‌های رومیان قدیم همه کهنسال و مال گذشته اند ولی در پهلوئی عده دیگری کهنسال نیستند. در بعضی ملل نبوغ به ظهور می‌رسد و در بعضی دیگر نمی‌رسد، و اگر چه قبایلی هست که نمی‌توانند تا پنج بشمارند ولی در جمع بنی آدم گروه بیشعوری نمی‌توان سراغ کرد که با تاریخ در تماس نیامده باشد. تاریخ در طی زمان به روش‌های گوناگون مانند قیطان‌های گره‌دار (۱) و نصاری بر پر نما (۲) و با تردیف خرمهره‌ها که برای ثبت وقایع توسط سرخپوستان امریکای شمالی معمول بود، ثبت و قید گردید. حتی غالباً به واسطه خاکزده‌ها و سنگقاله‌ها که به منظور یادگار بنا می‌شده به فکر تاریخ افتاده‌اند و گاهی سنگقاله شکل هر م را اختیار نموده و خلاصه اینکه همه مردم جهان در آستانه تاریخ بکسان‌اند. قبلی و سلت سرخ پوست همچون سفید پوست، در یک ردیف در بین دو سرحد ازل و ابد همواره به سر برده و پیوسته دستخوش آفت ذهول و نسیان و با آن در جنگ و ستیز‌اند. انسانها همیشه در تلاشند خودشان را خوراهی نخواهی و عمداً با آیندگی کلی و گذشته کلی پیوند و ارتباط دهند. چنانکه قبلاً رابطه مبهمی، بدون تنبیه، با آن داشته‌اند.

حقیقت اینست که ذوق به تاریخ همچون میراث عمده‌ی از پدران به ما انتقال یافته. بنابراین بیجانست اگر گوئیم اولاد آدم علم، الهیته به فخری، تاریخدان‌اند آیا یادگارها همه آرسته و محلاز ذکر وقایع و تاریخچه‌هایی نیستند که از آنها سرور و هاو اندوه‌ها، غایبه‌ها و شکست‌ها به اشکال مختلف و به جلوه‌های گوناگون، خواننده میشوند؟ و آیا این یادگارها مریک خود محتوی حکمت و فلسفه‌ی باشد یا نباشد، حکایت از سر نوشته‌های سلطان باطنی بی‌نمی‌کند که در داخل حوزه کوچک و محدود خود و با جهان خارج سیاست بزرگ می‌باخته؟ شگفتی اینجاست که ما آگاه نیستیم و لی همین کلمات و بیانات مان خود صحیفه‌ی از تاریخ است. شاید ملتفت شده باشی که بسیار کسان در صحبت‌های خود در وایت میکنند؛ گویا ایشان همین فکر خود نیستند و نقل قول میکنند که اگر واقعاً فکر خود را بیان می‌کردند مسلماً کم حرف بودند و چون حرف‌هایی‌شان حاکی از دیدگی‌ها و شنیده‌هایی‌شان است مجال حرفی دارند و موضوع را انبساط می‌بخشند.

۱ - Quipothread قبطان گره‌خورده که آن به منظور فرستادن بیغام و یا ثبت وقایع معمول

بوده، توسط اشخاص مخصوص تفسیر می‌شده امار و ش تفسیر آن نامر و زملا م ثبت

اگر احياناً ما را از روایت کردن منع کنند دستگاه تکلم عاقلترین کسان مابه سستی و ضعف گراییده قوت بیان اندک اندک منحصر به مشتی جملات و کلمات منفرد نخواهد شد و این زیان و فتور حافظه خالی ذهن را نهی تر خواهد کرد بدین طریق چون عمل ماجز نمایش و تقریر مقررات استاد تاریخ چیزی نیست، پیش از این که ناطق فکر باشیم طوطی استیم. و بدین معنی ما آن طوطیان خوش ناطقه ایم که استادمان تاریخ است و به مفهوم وسیعتر حیات فکر و معنوی ما از نخط فرمان آن استادی که قلب مادر سر پنجه او مسخر است نمیتواند سر بیچند. اگر موضوع را دقیقاً و ارسی کنیم، میبینیم، آنچه پیکره علم را تشکیل می کند جز تجربیاتی نیست که به ما رسیده و آنها محصول تاریخ می باشد. بنابراین باید پرسید از مفاهیم (عقل) و (ایمان) که هیچیک از مفاهیم (فعل) و (انف-مال) در زمینه تاریخ کم اهمیت تر نیست، کدام یک ماده ذاتی تاریخ بشمار میرود؟

نکته مهم اینست که تاریخ و البته نوع اختصاصی آن یعنی آن بخش تاریخ که با وقایع برجسته و قابل ذکر علاقه میگیرد در این ایام مانند روزگاران گذشته دز زمره هنرهای ارزشمند و متعالی انسان در شمار می رفته و حتی باید گفت هیچوقت مانند امروز به ارزشش پی برده نشده بوده است. حسن فریبنده تاریخ در ایام پیشین درین نهفته بود که از بابت خرابی و نامعاومها قناعت ما را فراهم گرداند و جز آن وظیفه اش این بود که نظیر خنیاگران و لوده های درباری سرگرم کنند، باشد، مادامیکه امروز نگاه تاریخ به هدف منیع تری متوجه است و آن اینکه همچون معامه بی با تدبیر مسؤل است که ما را در مقام دانش راضی و خوشنود گرداند. بحثی درین نکته نیست و اصلاً درینجا نمی خواهم از آن یاد کنم که تاریخ، با مقام هنیمی که برایش قایل اند، از کجا که مقداری از کاستی های خود را رفع نکرده باشد و پادایلی در میان نیست که در کلمات قصار و منطقی هیوم (۱) و یار ابرتسن (۲) و نظایر ایشان فصاحت د لپذ یرو و مناظر دل انگیز هیرودوت و پافر و یزار (۳) و امثالشان مفقود نباشد. ولی در اثبات مقام تاریخ

۱- David Hume 1711-1876: فیلسوف و مورخ سکا تلندی که از روسوهنگام

بناهندگی اش در انگلستان حمایت و نگهداری کرد.

۲- Robertson 1721 93 راهب و مورخ سکا تلندی. یکی از آثارش کهنه و اسکان

امریکا است.

۳- Froissart 1337-1410? مورخ و شاعر فرانسوی که سفرهای بسیار کرده و

صاحب تالیفات عدیده است.

همین بس که دانشمندان ورزیده همه مکاتب فکری در حال-مه ارشاد آن صف بسته به درسهایش گوش میدهند، اندیشه می کنند و آنرا مانند شالوده اساسی عقل و دانش انسان می دانند. شعریات، الهیات، سیهات و فزیک و جز آن، هر یک طر فدار و مخالف دارد و هر کدام در سه-احه کوچک و محدودی برای تقویت قلمرو خاص خود در مقام تعرض و دفاع بر می آید و خواسته های خود را با جبر و عنف می قبولاند و اما تاریخ نظیر بازار آزاد می کوشد رقبا را در کمال صلح و آرامش گرد آورد و آنها را خشنود گرداند. مگر نه اینست که احساساتیون، نفعیون، شکاکان و الهیون همه به یک صدا مارا به «مراجعه به تاریخ» می خوانند. زیرا به عقیده شان تاریخ روش آموزش فلسفه از راه تجربه است. هتک حرمت تاریخ با آن کمالش که خیلی ارزشمند است، از مابیه دور باد. گذشته از آن حتی پرسش این سؤال هم مارا در سر نیست که: تاریخ نقداً چه نفعی بار آورده؟ و آیا عقل فعال ولی البته محدود آدمیزاد، عمده کارگرددش در صفحات پر ادعای تاریخ حاصل می آید و یا از سایر مذاهب که کمتر مغرورند؛ معهدا، از قراریکه دیده می شود، مانور و (۱) و امثال او را، بی اینکه از تاریخ طرفی بسته باشد و صرف نظر ازین که از آثار شکسپیر چیزی درک می کند یا نه، در دنیای مادی مدد می رساند؟ ببخشید حقیقت ازین قرار است که اگر تعریف تاریخ یعنی تدریس از راه تجربه را پیش نظر داشته باشیم، فلسفه تاریخ تا ایندم مهمتر بن و نخستین مساله علم کلی را کشف و استخراج نموده و آن اینکه: هدف و غایتی که حیات بی ثبات و متغیر در پی تحقیق و تحقق آن است کدام است؟ قفسه سر نوشته های بنی آدم از کجای این کره خاکی آهنگ رحیل کرده و به کدام سر روان است. پس اگر، فی الحقیقت سر نوشته های او خط مشی و تمایل به سوی چیزی یا نقطه بی داشته باشد باید برسید به واسطه عقلی مرمر و زونامریی رهنمون می گردد و یا بی اینکه مادی بی درکار باشد کور کورانه به دور و تسلسل افتاده است. اینها سوالاتی است که به فکر هر کس، هر یک موجه و اساسی می باشد و هر نوع فلسفه تاریخ

(۱) John Churchill Marlborough 1650—1722

از دوره بی که تاریخ نویسان آخوند مشرب خواسته اند آنها را باروش معهودو یا فانوس کمنفر و غ خود تفسیر کنند ، به این سو و از طرف عده قلبی اثر فلاسفه تاریخ ، اجمالاً عطف توجه شده است .

نکته جالب اینست که دو مشکل بزرگ در مسیر (حقیقت) واقع است و رفع آنها به کلی آسان نیست : قبل از آنکه فلسفه بتواند به وظیفه خود یعنی آموزش از طریق تجربه پردازد لازم است خود را مجهز و آماده گردانیده باشد و دیگر اینکه تجربیات باید از روی عقل جمعآوری و ثبت شده باشد . حالا با اغماض از نکته اول و بانوجه به مورد دوم باید گفت : اگر کسی خواهد جریان حوادث و احوال بشری را خود به تجربه دریابد یقین است آنرا غیر قابل پیمایش و خیلی پیچیده می یابد و ازین است که ما خودمان شخصاً ناظر و شاهد هزاران جاوه های گوناگون و به هم آمیخته آنیم و نتیجه ازین قرار می شود که نمایش حقیقی و ترسیم درستی از آن که فقط سهل نیست بلکه اصلاً ناهمکن است . زندگی اجتماعی محصول توده های متراکم و به هم رفته (حیات) کسانی است که تشکیل جامعه می دهند . با این بیان ، توان گفت تاریخ جوهر بیوگرافی های لایحصری است . ولیکن اگر یکی از بیوگرافی هاو به بیان رسا تر بیوگرافی خودمان تاریخ را ، چنانکه ما غالباً نه جزئیات بلکه رؤوس مضاب را به ذهن می سپاریم نامعقول و بههم گذارد و نکات مهمی را که یاد کردیم اغماض کند یا در باره ملیونها ی دیگر که صحت و سقم شان مجهول است چه میتوان گفت ؟ و این نکته بی است که از آن آگاه نیستیم و نمیتوانیم آگاه باشیم .

اگر ادعا کنیم که حیات انسانها از حیث کیفیت کلی باطنی در همه سن ها یکساخت است ، چندان فایده نکرده ایم و باز بیهوده است اگر گوییم که صرف گریز از نقد پر مشاع و سرنوشته و البته تحولات اساسی بی که نمای ظاهر حیات ، وقتاً فوقتاً معروض به آنها می گردد ، قابل یادداشت است و بس . به خاطر باید داشت که آنچه را وضع باطنی حیات انسان خواندیم ، مادام که او انسان است و ماشین نیست که به فشار تکمه بی به کار بیفتد ، در هیچ یک دو سن به یک وضع نیست ، زندگی جلوه ناموس تحول است نه تنها تحولات درونی بلکه دگرگونگی های ظاهری حیات او نیز سهل نیست که تصویر بشود و یا ، باید گفت فعلاً غیر مقدور است . آنکس که قشون خود را اولین بار از فراز کوهپایه های آلپ عبور داد و میدانهای

(کائی) و (ترازیمین) را بگشود و دشمن را عقب زد بزرگت و قوی و در صحنه تاریخ عالیرتبه است یا آن روستایی گمنامی که نخستین بار بیل و کلند عمل کرد؟ بلوط کهنسالی به زمین می غلطد و شور و غوغایش جنگل را می پیچد ولیکن هزاران بلوط دیگر از تخم هایی که به دست نسیم نامریی و ملایمی پراگنده می گردد؛ نشو و نما می یابد. جنگهای سامعه خراش، به همان نحو، با عواقب نامطلوب خود قلب عده بی رابه سرور و قلب عده دیگری را به اندوه می گرداند و می گرداند و در اخیر همچون مجلس انسی که شبی بیش دوام ندارد، نقش ناچیزی، آنهم به کمک تصادف و زهر اثر قابلیت و تأثیر خود، نظیر (ماراتون) و (مورگاتن) به دنبال باقی می گذارد و بس.

آری قوانین به خودی، و تشکیلات سیاسی، (حیات) مازنه بلکه همچون محوطه بی است که در آن مشی زندگی تعیین می شود و حتی باید افزود که این قوانین و موسسات سیاسی صرف به مترزه سنج های خانه است. خاصیت ذاتی و سنن و خرافاتی که در خانه هست و با آنها خود گرفته ایم چیزهایی نیستند که (دراکو) (۱) و (همپدن) (۲) در آورده باشند بلکه در یانورد ان فنیقی، معماران ایتالیایی، گدازندگان ساکونی، فلاسفه، کیمیا دانان، پیامبران و هنرمندانی که شماره شان را بشردر حافظه ندارد و صدهنگران بیشمار و جز آن، به اتفاق ماراوش تفکر و طرز عمل و طریق حاکمیت بروان آدمی و اصول تصرف در ماده را ملاحظه به هر حال، بایند گفت، بخش عظیم تاریخ بشر، به صورت جبر ان ناپذیری، در میان نیست، ولی، چنانکه هر کس باید اخلاقاً از کمک های دیگران در حق خود، ولو آن کمک عمدتاً صورت نگرفته باشد، سپاسگزاری کند، ماباید هم، از بانیان خیری که در آینده های تاریخ به خاک رفته و خلاف توقع خود به دست فراموشی افتاده اند و امروز آن آبدوها در دست اختیار ما واقع اند، احترام و به نیکی یاد کنیم. تجربه بی که فلاسفه آنرا در وظیفه خود به کار می بندد به همان پیمانها ناقص است و حتی جلوتر باید رفت و گفت آن رویداد هایی که ثبت شده و در بادی امر هر يك سزاوار ثبت کردن معلوم می شده و تواریخ امروز ما خلاصه آنها است و به زعم ما رو به مرفته ناقص و نامکمل نیستند آیا میریزند از اندازه واقعات به درستی نما بند گسی کشند؟ کهن داستان

۱—B.C.621 Draco از مقننان نیمه افسانوی یونان قدیم.

۲ John Hampden سیاستمدار انگلیسی و از بنی اعمام اولیور کرمول.

آرامترین آنها در حساب آید و هم باید دانست که معلوم کردن آن، به هیچوجه
 مبحث واقعی تاریخ نیست، ولی اینقدر است که آن موضوعی گزش پسند و دل انگیز و
 محتوی فرضیه و یانیوری مبحث تاریخ است و جزین چشمی از آن نتوان داشت، و
 یا شاید بتوان گفت: تاریخ نتیجه منسجم عده بی از تدابیری است که غیر از آن
 که باهمدیگر مغایرند با حقیقت نیز، جمعاً، متباین می باشند.

دستگاه بینش ما که در معرفت اشیای گذرنده ابداً رسانبوده هنوز نمی تواند
 حوادث را درست مطالعه و تجربه کند. آری نواخ که گویا بصیر ترند، مناسفانه
 مهارت بیشتر شان در نقل سلسله انطباعات خود شان تمرکز یافته. بنابراین با چشم -
 پوشی از سایر معایب و نواقص شان و با در نظر داشتن این نکته که حوادث، غالباً
 دسته دسته و مقارن واقع می شوند، تجربیات و مشاهدات ایشان ناگزیر باید پی در پی و
 متوالی صورت گیرد حوادث نه پی در پی باشد که دسته دسته اند و در حقیقت چنانکه آنها را در
 کتابهای تاریخ نقل می کنند، یعنی سلسل و بدون وقفه به وقوع نه پیوسته اند، و آنها به
 هیچوجه و اصلاً و ابداً باهم رابطه بسیطی نظیر رابطه والدین با فرزندان ندارند،
 زیرا هر حادثه به تنهایی و منحصر آنه مولود عتی و احد بلکه معلول عال گوناگونی است
 که با آن مقارن و یا مقدم از آن بوده اند. هر حادثه در نوبت خود با حوادث دیگری
 ترکیب یافته انگیزه ظهور حوادثی تازه می گردد. اینست پدیده جاویدانی و هر چه
 مرجع دبر پای هستی که هر آن به شکلی در آید. گاهی به سیمای بتی عبار دل بر بایند و
 زمانی در هیأت دیوی غدار جامه بدل کند. این هیولای ازلی که به سان زندگی
 افسان مستمر و بی پایان و همچون روح و سر نوشت او غیر قابل ادراک و دور از فهم و
 دانش است، نکته بی است که آنرا مؤرخان میخوانند در قید تجربه و تشریح و
 در کمند معاییر علم آرند، مخصوصاً که میخوانند این کار را به کمک چند گز ریسمان،
 چنانکه منطقه بی را به منظور حفریات محدود می کنند، سرحد بندی نمایند. غافل
 از آن که همانطور یک (فعل)، نظر به طبیعت خود و از حیث تأثیر و نفوذ، دارای
 سه بعد است و چنان که اصل و منشاء آن وانه و دمی کند بر اساس انفعال و پدیده نامحسوس
 آنگاه دارد و سرایت کننده است و در طی آن تعدیل می کند و خود تعدیل
 می شود و پیوسته به سوی تکامل سیال و روان است و بر خلاف آن داستان
 به معنای مطلق و نظریه خاصیت و گویا هر خود، دارای محض یک

بعد است به این معنی که صرف به استقامت پیش و در امتداد یک یا چند نقطه متوالی در جریان است و به بیان دیگر داستان همچون خط مستقیم و کشیده و مطول است، در حالیکه فعل منجمد و یک پارچه است. تأسف درینست که سلسله علل و معلول ها همچون زنجیری به هم پیوسته و مربوط اند و، بیهوده می کوشیم این زنجیر بی سروبن را در ساحه های به پهنای کف دست و این معمای قرون و اعصار را در طی چند سالی که از شماره انگشتان دست تجاوز نمی کند با پشت کاسرو ابرام تمام معاوم کنیم و تاریخ را روشن سازیم. در حالیکه همه حوادث، به حیث کل، و سعت عظیمی در عمق و عرض بطون زمان اختیار نموده و هر حلقه این زنجیر بی سروپا در ایجاد و تکمیل هر یک از حلقه های سلسله حوادث سهم بارز دارد. عرض اینست که اگر تاریخ واقعاً عهد دار آموزش فلسفه از طریق تجربی باشد پس آن کسیکه بتواند و شایستگی ترتیب و تنظیم تاریخ را داشته باشد تا ایندم پایه عرصه وجود نگذاشته. جمعاً وری صورت تجربیات، خود در حیطه اقتدار (دانای مطلق) است و تفسیر چنین فلسفه بی هم محتاج (عقل کل) می باشد. پس ارجح آن است که مؤرخان جنس ما که پای عقل شان درین میدان لنگ است نظایرات را کنار نهاده نیکو بندگی را سر در آستانه اطاعت (عالم کل) بسایند. اما در عالم اسباب و رفع عطش علمی را باید با تصویرنا مکمل و تجسم محض فاقص اشیاء خشنود بود، یعنی تصویری که شباهت ضعیفی، به مشکل، با اصل رساند و جلوه مرموز آن اصل را، با اعتراف و تصدیق به مرموز بودن آن، بر جایش گذارد، و یا، منتها با اعتماد به قادر مطلق و در غایت خضوع و خشوع و با منظوری به کلی غیر از منظور تدریس فلسفه و بدون آنکه فکر خود را به آن آغشته کند، بر او صاف آن دانای کل که طریقت او در اعماق بیکران زمان نهفته و ساری است و بیگمان دانش تاریخ ولی البته مطلق تاریخ و تاریخ به مفهوم تام و جامع، آن را در آغوش ابدیت به صورت واضح و بی پرده روشن خواهد ساخت، تأمل و تفکر کند.

چنین اندیشه ها، یقیناً کم سو داند، زیرا به جای اینکه هشیا ری و پارسایی را در قبال تحقیقات مسایل تاریخی در انسان راسخ گردانند در احترام و نظرمان نسبت بدانها کاهش رومی دهد و یا دست کم در حوصله بی که برای دنبال کردن آن

عبدالول می داریم فتور رخ می دهد. باید همیشه در پی افکندن روشنی درز و ایای تا ریک گذشته بود و در تحقیق آن کوشید. خوبست بشر بکوشد در قلمروهای فا شناخته گذشته سفر کند و از منبع نور آن فهمیده یانه فهمیده، برای تفسیر حال و آینده کسب فیض نماید و یا دست کم راجع به آن حدس بزند. زیرا با آنکه مقصود کلی از ساحه بصارت و بصیرت ما آنست و واقع گردیده و از خواندن حروف و واژه های آن که نه کتاب، بیش از حد عاجز است معینا این نسخه قلمی بی سرو آخر، بدخط، مغشوش و مالمال از حروفی است که همه لایق و شکسته و متداخل و مجهول الهویت اند. بیخشد بساید گنت، کتابی که امروز سطرهای افتاده فراران دارد و روزگاری از آن به حیث کتاب پیشگویی استفاده می شد و مرجع الهام همه بود امروز هم چندان که گفتیم غیر مفهوم نیست، منتهی چند حرف و واژه آن، ازین جا و آنجا افتاده و چند کلمه آنرا باید حل و روشن کرد و بالاخره باید گفت اگر نتوان فلسفه مکملی لزان استنباط نمود میتوان از آن جا جا، به تفاریق قواعد و دستورهای مفهوم و پذیرفتنی که در عمل قابل استفاده باشد و نمونه و سرمشق واقع شود، فرا چنگ آورد. البته در عین زمان فراموش نباید کرد که آنچه از پرده ابهام بیرون کرده ایم خیلی ناچیز و اندک است و آن اندک هم باید تفسیر و توجیه بشود. کونا آنکه تاریخ کتاب قلمی واقعاً الهام بخش و فیض رسان است و آنطوریکه لازم است توسط کسی نمیتواند تفسیر شد.

درین حال آنچه لازم است اینست که بساید همواره تفاوت بین هنرمند تاریخ و صنعتگر آن را در نظر داشت، زیرا در باز ارتاریخ، مانند قلمروهای سایر علوم هنرمند و صنعتگر هر دو در کنار هم قرار گرفته اند. یکی مرواریدد رکف دارد و دیگری مهره عرضه می کند. نظیر کسانی که در کارگاهی، بی آنکه وحدت امور خاد را در نظر داشته باشند و بی شعور کار می کنند و اصلاً لزوم وحدت را احساس نکرده اند و کسانی که دستگاه فقیر و ناداری را از جوانب امر و راه های پیشرفتش آگاه می سازد تا قوی تر و استوارتر و پابدارتر گردد و نیز در مشوره های خود وحدت عمل و ایجاد آنرا اکیداً توصیه می دارند و خود می دانند که صرف به این وسیله می توان گام های بزرگ به پیش انداخت و شاهد مقصود را به زودتر بن فرصت در آغوش کشید، حاموریت، تکلیف و حتی احترام هر یک از آن دو دسته در پیشگاه تاریخ باید که اعمال

متفاوت باشد. فی الحقیقت درست نیست که گوئیم آنها در مراحل مخصوص خود
 در قبال این دنیای ناپیدا کرانه چه اهمیت و ارزشی دارند. هر کس، در حد و
 وظیفه اش تکالیف های دارد که باید و ناگزیر است عهده دار آن باشد. مرد عیالمندی
 زمینش را قلبه می کند و به کمک علمی که راجع به خاصیت خاک زمین خود دارد و با
 اینکه خر سنگ ها و صخره های کوه پیکر در عمق آن فروان هست و از کانون فروزانی که
 در دل زمین با مزرعه او در یک خط قرار گرفته، اطلاع ندارد، میتواند حاصل خوب بردارد،
 آری آگ-ر چه خر من کوچک او در لای افلاک و در فضای بی سرانجام، همچون
 فلکزدگان، آواره و به سوی نامعلومی، بین بروج حمل و میزان سرگردان است،
 ایکن غله او در سر وقتش پخته می شود. او آنرا پاک و در غله خانه خود انبار می کند.
 باید دانست که او از بابت بی خبری خود از عجایب گیتی، ازین لحاظ که دهقان است
 بیگناه است ولی چون انسان متفکر و پرسنده متواضع و فروتن اسرار طبیعت است باید
 حتماً آگاهی داشته باشد. همچنین است حال مؤرخ که بعضی جنبه های خاص
 تاریخ را تحقیق می کند و از ترکیب و آمیزش و دسته بندی رویدادها و مواردی از
 قبیل افکار سیاسی، اخلاقی، اقتصادی و حاصلی که از آن به دست می آید چنین نتیجه
 می گیرد که فلان فلان اوصاف و اعراض به جامعه بشر تعلق می یابد و مقتضیات و
 قرائن مشابه نتایج همانند بار می آید. در صورتیکه سایر تحقیقات این نتیجه را تأیید
 کند بآید معتبر و مستند شناخته شود و ارزشمندند. قی گردد.
 او را بآید وقتی گمراه گفت و صنعتگر خواند که تصور کند اعراض و اوصاف
 آشکار و پاشکار شدنی و جنبه های دست نخورده مساله و موضوع مورد بحث را
 خشک و بی جاذبه و بی نیروی می گرداند. چنین کسی بیکه او را
 صنعتگر و نه ماهر و هنرمند تاریخ، خواندیم نمی داند و اصلاً
 در تصورش نمی گنجد که جنبه های بکر، موضوع را جالب تر می گرداند. بی اینهم
 متفکران گرفتار اندیشه عادت و معاول و به بیان دیگر کسانی که در نظر ایشان معلوم
 آستن به نام معلوم است همواره در پی توضیح اشیای ارضی و سماوی بوده اند و حتی در
 صدد شناختن نشناخته و مجهول جاویدانی حیات بشر شده اند که آنرا گاهی زیر عنوان
 (نشئه شوق و الهام) زمانی تحت مبحث (عقیده به خرافات) و وقتی به نام (روح عصر) و
 نظایر آن، قرار داده و حاصل تحقیقات شان در آن باره چیزی مراد فیک سمبول و

قیمت معین ریاضی، بوده است، نقش بارز و عمده خود در ادبیات مدنی و فرهنگی اروپا بازی کرده و یاشاید بتوان گفت این موضوع که در خود انگلستان مانند بسیاری از کشورها، تادیر گاه موضوع شامل و اندیشه بسود، ترازه و به اندیشه ترا ض و قسخ شدن دارد. بسلی کسی که کتاب مـ ر مـوز طـبیعت رابه سان کتاب صادر و وارد تا جریچه بی از نظر گذ رانده و جز خلاصه های مثله شده بی از آنرا در کتب درسی ندیده حق دارد که از وجود چنان کتابی اظهار بی اطلاعی کند. و آن گهی اگر بتوان آن پارچه های دست و پا شکسته را به جای متن اصلی قبول کرد باید گفت موجب اشتباهات بزرگی خواهد شد نه اینکه بر بینش و بصیرت مان بیفزاید.

با یقین قاطع باروی کارشدن اصل تقسیم کار و تخصص احساس ما هیت جهانشمول تاریخ و به تکامل و افزایش متمادی نهاده است. مؤرخان و پدیدهای سیاسی که زمانی یگانه مروج بازار تاریخ به شمار می رفتند حالا در کنار خود همکارانی یافته که ایشان هم در تلاش توضیح سایر منازل زندگی بشر اند. آنچه را که اوضاع سیاسی میخوانیم یکی از آنها و اگر چه نخستین و مقدمترین است ولی شاید در قطار امور گوناگون صوری چند آن مهم نباشد و گذشته از این مورخ، نظر به شعبه خاصی که دارد و مورد توجه است، هر آن توقعات و چشمداشتها ی تازه به تازه صورت می بندد. او از زمانهای باستان به این سو، همواره به صورت خفت آور و عدم رعایت مؤلف و جایگاه خود گاهی در مجالس اعیان، زمانی در دنبال قبر دگها و حتی با ید افزود در آستانه در بارها سر به اشتیاق سا بیده است، غافل ازین که در ما و رای این اما کن، مد و جزر عظیم (تفکر) و (فعل) در مسیر شکفت انگیز خود در جریان است. در تاریکی و روشنی و در هزاران دره نا پیدانها یت که محتویات لفافه هستی عبارت از آن است و خواه خورشید سعادتی ازین کره خاک کی بران نور محبت ارزانی کند یا نکند و خواه خورشید سماوی زحمت تطهیر آلود گیها و قتریه آنرا تحمل کند یا نکند، آری آن دو پدیده خلقت گاهی شگوفان و زمانی پژمرده و کم نور بوده است. چنین می نماید آن وقت فرا رسیده که آن گروه نواقص و کاستی ها و کژی خود را اصلاح کنند. زیرا آنکه درد نیا جز ارد و نگاه و دربار و خدم و حشم چیزی نمی بیند و تراوشات قلم شان در پیرامون تمرینات نظامی و

سپاه و قشون دور می زند و با تردستی و عزایم خوانی خواه به خنثی کردن شعبده بازی های دیگر به نفع خود و ممد و حش، آشنایی سازد و سپس به دستاور یز نکهت بی و یابها اشاره دیگران رهنمای سابق را گمراه می خواند، در حقیقت در جستجوی راهی برای پیدا کردن پول است و بس. و بعد از آن که به آب و نانی رسید و قشر مادی اش ضخیم تر گردد بد به جای آنکه زر نگی کرده خود را به حیل و نجات بخشد بیشتر در بحبوحه اغراض نفسی داخل می شود و به هر حال این همه گذرنده است و زود باشد که آئینه عبرتی برای دیگران شود هر چه زود تر از آن، نامش از زمره مؤرخان زدوده گردد.

چنین می نماید که مؤرخ رویداد های سیاسی، اگر هم امور خود را انجام داده باشد کارش به کمال نیست و گویا در حقیقت بخشی از آن را به سر رسانده و برای تکمیل آن همکاری عده بی از محققان را نش لازم به نظر می رسد. نخستین کس در آن زمره تاریخ از کلیسایی است و هموست که می کوشد با پیش کا تولیکی و یا اعتزالی، روش نشو و ارتقای فکری دسته خود را توضیح کند. سخت پیدا است که کلیسیا را در زمینه تاریخ نتوان از دیده انداخت زیرا بخش مهمی از پیکر جسیم اجتماع است و برای تأمین و تسهیل روابط نرونی ما با مبداء امر بی خدمت می کند، همچنانکه بخش دیگر تاریخ او ضاع ملی و در آخر کار دیگرگری شرایط اقتصادی ما را با حرمت تمام موضوع بحث قرار می دهد. پیدا است که شعبه نخستین اگر درست هدایت شود بیگمان مهمترین دستاورد تاریخ است بدین معنی که آن، پیش از آن که ماباه سعادت مادی مان آشنا سازد میگوید چه کنیم تا به تعالی اخلاقی نایل شویم و هدف مؤسسات و مقررات سیاسی هم جز این نیست. ظاهراً آن نکهت از لحاظ مادیات آرام و مرفه است اما مومن تیره و قوی ترمی باشد و هر نوع حکمرانی که بر سراقندار باشد، قوه (خواه منظور، چون امروز پول میباشد و یا مانند گذشته توابع آن)، علی الظاهر، یگانه شعار نجابت و معیار و صول به سعادت و به تعبیر دیگر حق است. اما سعادت واقعی و راستین، جز که آنرا مراد لذت بشماریم متاعی نیست که در بازار در بدل پول به کف آید. پس سعادت حقیقی و نه رفاهیت مادی بلکه خرد استه های باطنی و معنوی انسان دارای اهمیت خاص است. شکل حکومتی که چریان دارد و فرد تحت نظام آن به سر می برد و نیرو و توانی که از آن حکومت در

بازوان خود کمتر ا کم می سازد زیاد مهم نیست، آنچه در خور توجه است کلیسای است که بر روح و روانش فرمان می دهد و نیز مقدار صعود اخلاقی بی است که فرد از تعلیمات آن کسب می نماید. پس تاریخ کلیسیا، اگر عاقلانه نوشته شده باشد، مبین و کاشف اسرار بزرگ است و حتی باید پیش رفت و گفت، تاریخ کلیسیا، در ذروه کمال خود، میتواند در زمره کتب مقدس و جاویدان شمار شود. حقیقت اینست که کتاب مقدس، تاریخ کلیسای عهد قدیم است به نهجی که نخست در روح انسان تجلی کرد و سپس، از حیث سمبول در خرقة ما دی تجسم نمود. اینکه مؤرخان دانشمند کلیسای ما، با تمام اندوخته های فکری خود، از آن سطح غیر قابل وصول چه مقدار پایین قرار گرفته اند و یا بهتر بگویم چه اندازه از سطح قابل وصولی که با سطح اصلی مشابه است پایین افتاده اند، خود عیان است و از و م به تذکر ندارد. از مؤرخان کلیسایی گله مندیم، چنانکه از رفیق صنعتگرش، مؤرخ رویدادهای سیاسی، بدگویی می کنیم، بدین معنی که تحقیقات و تجسسات او راجع به ظواهر عوامل میخانیکی و مثنی رویداد های معمولی مسأله است و به مثا به قشر است. آنچه جایز ارزش است نفس موضوع است. کلیسیا در محله استقف ها و نزدیک به سالون شورای وابسته به قاطبه مسیحیان جهان و انجمنگاه کاردینال ها یعنی نزدیک به قلوب مؤمنان زبناء می شود. و چون گروه معتقدان برای کردار های خود از آنجا هدایت می گیرند پس باید مظاهر خاص و عمده کلیسیا و مقدار پیشرفت و سقوط معنوی آنرا از چگونگی اوضاع مردم استنباط کرد. تاریخ کلیسیا، در واقع، تاریخ کلیسای محسوس و تاریخ کلیسای محسوس است. دومی اگر از اولی مجزی پنداشته شود چیزی بیهرده و ساختمانانی میان تهی است و آنچه دارد مقداری تذهیبات و مثنی تصاویر قدیمی است که نذر کرده اند. کوتاه آنکه عمارتی کم نور و تاریک و شاید مضر صحت باشد. پیدا است که درین صورت نگارش تاریخ آن نیز سودی نخر اهد داشت و باید کوشید هر چه زود تر، بساطش چیده گردد.

البته تواریخی نیز هست که در آنها غرور و ولجام گسیه خستگی کمتر به نظر می خورد. این عده، غالباً با قلمرو های از هم جدا و خاص (فعالیت) انسان ارتباط می گیرد: هم چون علوم مختلف، هنر های تطبیقی، مؤسسات علمی و جز آن. یا باید گفت موضوعاتی که مبین حنی خلاصه بی از علاقه مطلق و صورت حیات انسان نیست. آن علوم با اینکه رابطه ناگسستی دارند. مع هذا، چنانکه دست کم از روح آنها استنباط می شود، هر یک

به تنهایی و بی آنکه پیوند دقیق مذکور در نظر گرفته شود، خود به خود طریق تکامل می‌پیماید. آنچه را باید واقعاً زیر عنوان با عظمت و عالی‌مقام و دشوار جای داد عبارت از تاریخهای فلسفی و نظرها و فرض‌های انسان است در پیرامون ماهیت هستی و وجودش و در باره جهان محسوس و عالم نامحسوس و این تاریخ است که اگر واقعاً از روی دانش و صلاحیت پرداخته شده و گمراه‌کننده نباشد نباید جز تاریخ کلیسیا باشد. باین بیان قلمروهای مذکور از مضافات کلیسیا و تاریخ آنند. فلسفه به معنای تام عبارت از روح و دین پیکر آنست. پس اگر درست توجه شود دشکی نمی‌ماند که فیلسوف و کشیش با هم هیچ تفاوتی ندارند و لیکن این قبایی نیست که در قد و بالای فلسفه است آید و به طور کای با یدگفت، مؤرخان فلسفه هم مردانی نشدند که کمتر بین کوششی در طریق آشنایی و نزدیکی بین آن دو، مبدول کرده باشند. از دوره منجموس و گستاخ (ماگی) و (دروید) (۱) به بعد کمتر کشوری مجال توافق دادن فیلسوف و کشیش را حاصل کرده و لیکن برخلاف، پرستش موجودات علوی و تحقیقات علمی در باره آنها، واره و درهمه حلقه‌های علمی و به دست و دماغ دشمنان طرف مقابل صورت گرفته است. (بروکس) (۲) و (بوهل)، اگر هم از ناروایی‌های تاسف‌انگیزی که در حقیقت شعیه به دوم رواداشته اند چشم‌پوشیم، عاید به دکتورین کلی، جز خبر نگاران نهی منزوغاً لبا نام مقول و بی‌خردی بیش نبردند. ایشان بی‌اینکه در کشف چگونگی پیدایش دکتورین کلی‌یسی قبول زحمت کنند و یا رابطه آنرا با زمان و مکان و موقف روحی و معنوی انسانی که در آن زمان پاپس از آن عرض وجود کرده، معلوم نمایند، به آن عمل تشبث کرده‌اند و حتی با ید افزود که شاید به چنین تدابیر اصلاً متوجه نشده‌اند.

[بقیه در صفحه ۵۵]

۱ - Magi - مجوس. 1824 - 96 Druids. کمپوزر و سنننی ساز معروف آسترایی

۲ - Brucker آخوند هارطی بیان یونانی، با اقوام سلت در انگلستان و فرانسه، و جز آن در قدیم

و معلومات در باره آنها از باد درست نیست.